در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۹۷
بحث تفسیر موضوعی پیرامون آیات معاد

جلسه 3

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

در مباحث پیشین بیان شد که کلمه‌ی «وارد» در آیه شریفه 71 از سوره مریم «و إن منكم إلا واردها» دو احتمال داده می‌شود:

1). به معنای اشراف است، این اشراف را گاهی اوقات تعبیر به حضور کرده‌اند و تعبیر به دنوّ نیز کرده‌اند؛ یعنی همه را تا نزدیك آتش می‌برند، البته این تعبیر به دنوّ شاید بهتر از تعبیر به اشراف باشد، در نتیجه معنای آیه این می‌شود «إن منكم إلا واردها»؛ یعنی همه انسان‌ها؛ از مسلمان، کافر، فاسق و غیر فاسق تا نزدیك آتش می‌برند. پس معنای اول «واردها» یعنی «مشرفها حاضرها» یا «الدنوّ إليها».

2). به معنای دخول است، «واردها» یعنی «داخلها»؛ همه داخل در آتش جهنم می‌شوند، منتهی «ثم ننجی الذين اتقوا».

بنابر دیدگاه سوم «وارد» به معنای شأنیت دخول

تاکنون ادله‌ی هر دو طرف(معنای اشراف، معنای دخول) تا اندازه‌ای بررسی شد و در ادامه علامه طباطبایی[1] اشکالی تحت عنوان معنای سوم «وارد» مطرح می‌کنند و از آن جواب می‌دهند که بیان اشکال این است:

ممکن است کلمه‌ی «وارد» در آیه شریفه به معنای «شأنية الدخول» باشد؛ «ما من أحد منكم إلا من شأنه أن يدخل النار» یعنی احدی نیست مگر اینکه شأنیت و استحقاق دخول در جهنم را دارد و «و إنما ينجُو مَن ينجُو بإنجاء الله» خداوند تبارك و تعالی در روز قیامت کارش نسبت به یك عده‌ای انجاء است نجات می‌دهد، لذا اگر این لطف خدا و انجاء الهی نباشد باید همه به جهنم بروند، یعنی «كلّكم مستحقون للنار».

و این لطف و انجاء الهی در قیامت، نظیر آیه شریفه «وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيكُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَكى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً»[2] که مربوط به دنیا است به این معنا اگر فضل خدا و رحمت خدا در مورد انسان نباشد احدی مزکی و تزکیه نخواهند شد، از این رو اگر در دنیا یك عده‌ای مهذب و تذکیه شده‌اند به خاطر فضل و رحمت خدا است. از این رو طبق این معنا از آیه شریفه سوره نور، بگوییم در عالم قیامت نیز همه استحقاق دخول در جهنم را دارند، چون هر کسی در دنیا بالأخره ظلمی را مرتکب شده و تقصیری در پیشگاه الهی دارد منتهی نمی‌خواهیم بگوئیم برای عذاب. در این هنگام اگر کسی نجات داده می‌شود و به بهشت می‌رود به خاطر لطف و فضل خداوند تبارك و تعالی است.

روی این معنا که «واردها» به شأنیت دخول باشد بعضی از اشکالاتی که طبق قول اول(اشراف) و خصوصا طبق قول دوم (دخول) که چه وجهی دارد خدا همه را به جهنم ببرد و دوباره عده‌ای را از جهنم بیرون بیاورد؟ بر این احتمال سوم وارد نیست، هیچ یک از آن اشکالات، وارد نمی‌شود.

حال باید ملاحظه کرد آیا این معنا با ظاهر آیه سازگاری دارد یا خیر؟

عدم سازگاری معنای سوم با ذیل آیه شریفه از دیدگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی در پاسخ به معنای سوم می‌فرمایند: این معنا به این برمی‌گردد که ورود به جهنم مقتضای طبع انسان باشد «من جهة أن ما يناله من خير و سعادة فمن الله و لا يبقى له من نفسه إلا الشر و الشقاء» روی این قاعده‌ی کلی که هر خیری وجود دارد مربوط به خدا است و هر شرّ و بدی وجود دارد مربوط به خود انسان است. بر اساس این قاعده مقتضای طبع انسان این است که به جهنم برود منتهی این معنا، با ذیل آیه «كان على ربك حتماً مقضيا» سازگاری ندارد چون از ذیل آیه استفاده می‌شود که «واردها» به مقتضای فعل خدا است، یعنی خدا اینها را وارد جهنم می‌کند و این یک سنت الهیه است، در حالی که مستفاد از این معنا این است که مقتضای طبع انسان این است که وارد جهنم بشود نه اینکه خداوند اینها را وارد جهنم نماید.

خلاصه اشکال این است که لازمه اخذ به معنای مذکور این است که گفته شود ورود به جهنم مقتضای طبع انسان است و این با ذیل آیه سازگاری ندارد زیرا ذیل آیه ورود به جهنم را به خداوند متعال اسناد می‌دهد یعنی به اقتضای طبع انسان نیست.

بررسی کلام علامه طباطبایی

اشکال اول: به نظر می‌رسد این جواب قابل مناقشه است، از این رو اگر اشکال را اینطور مطرح می‌کرد و می‌فرمود: معنای شأنیت با ذیل آیه«كان على ربک حتما مقضيا» سازگاری ندارد، اشکال واضح و روشنی بود؛ اعمّ از اینکه ورود به جهنم مقتضای طبع انسان باشد یا نباشد. زیرا ذیل آیه «كان على ربک حتما مقضيا» که «ورود» را به فعل خدا اسناد می‌دهد با «وارد» به معنای اشراف یا دخول در جنهم همخوانی دارد اما با معنای شأنیت که گفته شود شأن اینها این است که استحقاق جهنم را دارند سازگاری ندارد.

اشکال دوم: در علم اصول می‌گویند الفاظ ظهور در فعلیت دارد به این معنا وقتی گفته می‌شود «زيدٌ عالمٌ»؛ یعنی الآن بالفعل عالم است نه اینکه شأنیت عالمیت را دارد یا «فلانی مریضٌ» یعنی بالفعل مریض است نه اینکه شأنیت مریضی دارد. حال در این مقام نیز بگوییم وقتی آیه شریفه می‌فرماید: «و إن منكم إلا واردها» یعنی بالفعل وارداً، نه اینکه شأنیت ورود را داشته باشد. در این هنگام وقتی فعلیت مدّ نظر باشد، بناچار «وارد» یا به معنای حضور و اشراف و یا به معنای دخول در جهنم باید معنا شود.

«وارد» به معنای اشراف و حضور از دیدگاه علامه طباطبایی

ایشان بعد از بیان مطالب مذکور می‌فرمایند «و الحق أن الورود لا يدل على أزيد من الحضور و الإشراف عن قصد على ما يستفاد من كتب اللغة» ورود بیشتر از حضور و اشراف از روی قصد، دلالت ندارد بر حسب آنچه که از کتب لغت استفاده می‌شود.

بررسی دیدگاه علامه طباطبایی و نظر مختار در معنای «وارد» از میان سه معانی مذکور

بر اساس تحقیقی که در کتب لغت انجام شد نتیجه این شد که از کتب لغت استفاده می‌شود «وَرَدَ» دارای چند معنا است. ولی در دو معنا به نحو حقیقی بود: 1). در معنای اشراف و نزدیک شدن است، «وَرَدَ فلانٌ بَلَد کذا» یعنی نزدیك آن بلده شد، اشراف بر آن بلده پیدا کرد. 2). «وَرَدَ» به معنای داخل شدن است. هر دو معنا حقیقی‌اند.

حال تعجب آن است که ایشان در مباحث پیشین فرمودند «ورود» به معنای اشراف به علاقه‌ی مشارفت است یعنی روی علاقه مشارفت مجاز استعمال شده و آیه شریفه «ورد ماء مدین»،[3] «ارسلوا واردهم»[4] روی علاقه مشارفت است. اگر اینطور باشد پس «ورود» به معنای دخول مسلم معنای حقیقی است.

آنگاه بحث اصولی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه در این مقام دوران امر بین حقیقت و مجاز است یا دوران امر بین دو معنای حقیقی است؟ لکن در دو معنای حقیقی، استعمال در یکی بیشتر از دیگری است؛ یعنی استعمال «ورود» در دخول بیشتر از استعمال در اشراف است. روی هر دو مبنا از ضوابط اصولی باید بگوئیم کلمه‌ی «ورد» ظهور در دخول دارد. زیرا «ورود» به معنای دخول استعمال آن بیشتر از استعمال در معنای حضور است بر فرض اگر معنای حضور و اشراف جزء معنای حقیقی «ورود» شمرده شود و اگر هم جزء معنای مجازی «ورود» بشمار آید دوران امر بین حقیقت و مجاز می‌شود و معنای حقیقی مقدم می‌گردد.

علامه طباطبایی در ادامه بیان نظرشان می‌فرمایند:« ولا ینافی دلالة قوله فی الآیة التالیة«ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیها جِثِیا» علی دخولهم جمیعا أو دخول الظالمین خاصة فیها بعد ما وردوها». اما اینکه چرا «لا ینافی»، وجه آن را بیان نمی‌کنند. در حالی که در مباحث پیشین بیان کردیم اگر به معنای اشراف گرفته شود« ثم ننجی» معنا پیدا نمی‌کند زیرا «ننجی» در جایی است که اینها داخل در جهنم بشوند تا عنوان انجاء صدق کند.

پس با قطع نظر از آیه‌ای پسین، «وارد» در آیه شریفه ظهور در این دارد که همه داخل در جهنم می‌شوند، از آن طرف ذیل آیه «کان علی ربك حتماً مقضیا» با شأنیت که معنای سوم باشد سازگاری ندارد و به معنای حضور که معنای دوم باشد هر چند سازگاری دارد ولی نیازی نبود که خداوند متعال چنین مطلبی را بیان کند و بفرماید: قطعا روز قیامت همه‌ای شما نزدیك آتش می‌آیید. پس معلوم می‌شود خداوند تبارك و تعالی یك مطلب خیلی مهمی را می‌خواهد بفرماید، یك مطلب بسیار عجیبی را می‌خواهد مطرح کند و آن این است که «کان علی ربك حتمیاً مقضیا» یعنی در روز قیامت، دخول در جهنم و در آتش برای همگان یك سنت قطعی و حتمی الهی است.

با عنایت بر این مطالب، آیه شریفه «ثم ننجی الذین اتقوا» شاهد بسیار خوبی است بر اینکه اینها داخل در جهنم می‌شوند بعد خدا افراد متقی را نجات می‌دهد. حال مراد از «الذین اتقوا» یعنی مسلمان متقی یا مطلق مسلمان؟ برخی قائل‌اند که تقوا در مقابل شرک است در نتیجه انسان مسلمان و موحد اعمّ از فاسق و عادل مشمول «ثم ننجی» می‌گردد.

پس قبل از بیان حکمت دخول و کیفیت دخول نتیجه این شد که آیه ظهور در این دارد که «وارد» به معنای «داخل» است و به معنای حضور و به معنای اشراف که علامه طباطبایی فرموده‌اند نیست.

تعارض آیه شریفه 71 از سوره مریم با آیات 89 از سوره نمل، 101 و 102 از سوره انبیاء

بحث اجتهادی که در این مقام مطرح است اینکه وقتی به این نتیجه رسیدیم آیه شریفه 71 از سوره مریم «و إن منکم إلا واردها»

ظهور در این دارد که همه داخل در جهنم می‌شوند با آیاتی که مخالف با این ظهور است چگونه قابل جمع است؟ از جمله آیات:

1). آیه شریفه سوره نمل «وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يوْمَئِذٍ آمِنُون»[5] می‌فرماید: یک گروهی هستند که از فزع روز قیامت ایمن هستند.

2). آیه شریفه سوره انبیاء «إِنَّ الَّذينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى أُولئِكَ عَنْها مُبْعَدُون»[6] اینها از آتش جهنم دور هستند. ظاهر «اولئك عنهم مبعدون» این است که اینها حتی تا نزدیك آتش هم آورده نمی‌شوند پس این ظاهر با قول اول(اشراف) و هم با قول دوم(دخول) سازگاری ندارد.

3). آیه شریفه سوره انبیاء «لا يسْمَعُونَ حَسيسَها»[7] مگر می‌شود کسی وارد جهنم شود و حسیس جهنم را نشنود، پس وقتی بگوییم همه وارد جهنم می‌شوند یعنی همه حسیس جهنم را می‌شوند، در حالی که راجع به متقین و بهشتی‌ها آیه می‌فرماید: «لا یسمعون حسیسها».

پس سؤال این است که سه آیه مذکور، ظهور روشنی دارد که حداقل مؤمنین متدین، حتی نزدیك آتش هم برده نمی‌شوند: «اولئك عنهم مبعدون»، «هم من فزع یومئذ آمنون» و «لا یسمعون حسیسها»، پس ظهور این آیات با ظهور آیه سوره مریم که می‌فرماید: همه داخل در آتش جهنم می‌شوند تعارض پیدا می‌کند. حال راه جمع بین این آیات چیست؟

طرق جمع بین آیات مذکور

1). با ظاهر این آیات، تصرف در ظهور آیه سوره مریم شود و از ظهور آن رفع ید گردد؟

2). مسئله نسخ مطرح شود؟ زیرا در بعضی از تفاسیر یا برخی از روایات آمده که آیه سوره مریم با واسطه آیه 101 سوره انبیاء نسخ شده، به این معنا که «ان الذین سبقت لهم إن الحسنی اولئك عنهم مبعدون» ناسخ «منکم إلا واردها» است.

عدم تصویر نسخ در مسائل اعتقادی

بیان نکته‌ی راجع به نسخ: نسخ در احکام معنا دارد؛ یك حکمی تا یك زمانی عمل می‌شود و بعد از امد و انتهای زمان عمل به آن حکم، دلیل ناسخ می‌آید و آن حکم را نسخ می‌کند. اما در مسائل اعتقادی در آیات مربوط به عقاید، اصلاً مسئله نسخ معنا ندارد، نمی‌توان گفت این آیه ناسخ آن آیه است.

لذا اگر در روایتی که بعداً ممکن است به آن اشاره کنیم بعضی‌ها حتی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام داده‌اند، البته روایتشان سند هم ندارد، ولی سند هم اگر داشت برای ما قابل قبول نبود؛ مثلا در تفسیر نُعمانی فی کتاب القرآن عن امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده قال« نسخ قوله تعالی و إن منکم إلا واردها قوله إن الذین سبقت لهم عند الحسنی». مگر اینکه بگوییم مراد از نسخ در این مسائل اعتقادی، نسخ اصطلاحی در علم اصول نیست.

3). راه جمع دیگری که وجود دارد این است که بگوییم نسخی واقع نشده و همچنین مسئله تصرف مطرح نیست زیرا تصرف در جایی است که آیه سوره مریم «إن منکم إلا واردها» ظهور در عموم داشته باشد و این آیات مذکور نص در خصوص باشد تا در ظهور آیه سوره مریم تصرف شود، در حالی که آیه شریفه سوره مریم نص است و نص در این است که همه بدون استثنا وارد جهنم می‌شوند. در نتیجه راه جمع این است که بگوییم خداوند در بدو امر همه را وارد جهنم می‌کند«إن منکم إلا واردها» اما سپس خداوند تبارك و تعالی اینها را دور می‌کند «اولئك عنهم مبعدون» یعنی این «اولئك عنهم مبعدون» تعبیر دیگری از «ثمّ ننجی

الذين اتقوا» است. پس «لا يسمعون حسيسها» يعنى بعد از اينكه خدا اينها را دور كرد در جايگاهى قرار مى‌گيرند كه هم مبعد از نار و مبعد از حسيس جهنم هستند به گونه‌اى كه «لا يسمعون حسيسها».

البته در خصوص «اولئك عنهم مبعدون» احتمالى كه وجود دارد اين است كه ضمير در«عنها» به جهنم برگردانده نشود بلكه بگوييم مراد عذاب جهنم است، «اولئك عنها» يعنى «عن عذاب النار»، هر چند ممكن است گفته شود به حسب ظاهر ضمير به جهنم مى‌خورد لكن مراد نار جهنم و عذاب جهنم است، يعنى اينها هيچ وقت عذاب نمى‌شوند ممكن است وارد جهنم هم بشوند ولى عذاب نشوند.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

---

[1] «فإن قلت: لم لا يجوز أن يكون المراد شأنية الدخول و المعنى: ما من أحد منكم إلا من شأنه أن يدخل النار و إنما ينجو من ينجو بإنجاء الله على حد قوله: «وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيكُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَكى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً»: النور: 21. قلت: معناه كون الورود مقتضى طبع الإنسان من جهة أن ما يناله من خير و سعادة فمن الله و لا يبقى له من نفسه إلا الشر و الشقاء لكن ينافيه ما فى ذيل الآية من قوله: «كانَ عَلى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيا» فإنه صريح فى أن هذا الورود بإيراد من الله و بقضائه المحتوم لا باقتضاء من طبع الأشياء. و الحق أن الورود لا يدل على أزيد من الحضور و الإشراف عن قصد ـ على ما يستفاد من كتب اللغة ـ فقوله: «وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُها» إنما يدل على القصد و الحضور و الإشراف، و لا ينافى دلالة قوله فى الآية التالية: «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيها جِثِيا» على دخولهم جميعا أو دخول الظالمين خاصة فيها بعد ما وردوها».الميزان فى تفسير القرآن ج14 .91

[2] «يا أَيهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيطانِ وَ مَنْ يتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيطانِ فَإِنَّهُ يأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيكُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَكى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً وَ لكِنَّ اللَّهَ يزَكِّي مَنْ يشاءُ وَ اللَّهُ سَميعٌ عَليم» النور : 21.

[3] « وَ جاءَتْ سَيارَةٌ فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ فَأَدْلى دَلْوَهُ قالَ يا بُشْرى هذا غُلامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً وَ اللَّهُ عَليمٌ بِما يعْمَلُون». يوسف : 19

[4] «وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْينَ وَجَدَ عَلَيهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَينِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُكُما قالَتا لا نَسْقى حَتَّى يصْدِرَ الرِّعاءُ وَ أَبُونا شَيخٌ كَبير» القصص : 23.

[5] «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يوْمَئِذٍ آمِنُون» 89.

[6] انبياء، 101.

[7] «لا يسْمَعُونَ حَسيسَها وَ هُمْ فى مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِدُون»، 102.